

نامهای دریای مازندران

سیدکمال حاج سیدجوادی^۱

دریای مازندران به نامهای مختلفی چون دریای خزر، دریای طبرستان، دریای آبسکون، دریای خراسانی، دریای گرگان، دریای قزوین، دریای جیلی، دریای ساری، بحر ارقانیا و بحر باب مشهور بوده است. یاقوت به نقل از حمزه اصفهانی، اسامی دیگری نیز اضافه کرده است مانند اکفوده دریا و می گوید: ارسطاطالیس آن را ارقانیا خوانده و بعضی ها نیز این دریا را به اشتباه خوارزم می گویند. اما مشهورترین نامهای دریای مازندران عبارتند از: کاسپین، آبسکون، قزوین، ارقانیا، بحر باب، طبرستان و بالاخره «خزر».

دریای مازندران به دلیل موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خود در طول تاریخ همواره از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و هر قوم و طائفه و یا هر صاحب نظری بنابه سلیقه و انگیزه خاص، نامی بر آن نهاده است و لذا این دریا دارای اسامی فراوانی می باشد که به مهمترین آنها در این مختصر اشاره می شود:

۱. در مآخذ یونانی و رومی قدیم: (۱) دریای کاسپی ها، دریای هیرکانی، دریای آلبانیا، دریای سکوتها؛
۲. در مآخذ لاتینی: (۲) کاسپیوم ماره، هورکانیوم ماره، آلبانیوم ماره، سکوتیکوم ماره؛
۳. در زبانی اروپایی: (۳) دریای کاسپین؛
۴. در مآخذ روسی قدیم: (۴) خوالتیسکیم موره؛
۵. در مآخذ جغرافیادانان مسلمان: در کتابهای جغرافیای تاریخی و تاریخی مانند:
 - اصطخری در المسالک و الممالک؛ (۵)
 - اسماعیل عمادالدین ابوالفداء در کتاب جغرافیای خود؛ (۶)
 - مسعودی در مروج الذهب؛ (۷)

- حمدالله مستوفی در نزهة القلوب؛^(۸)

- ابن فقیه در مختصر «کتاب البلدان» و یعقوبی در کتاب البلدان؛^(۹)

- ابن رسته در «اعلاق النفیسه».^(۱۰)

برای دریای مازندران اسامی گوناگونی آورده‌اند که یاقوت حموی در معجم البلدان برخی

از آنان را ذکر می‌کند و می‌نویسد:

[بحر الخزر] بالتحریک و هو بحر طبرستان و جرجان و آبسکون کلها واحد ... و هو بحر واسع عظیم لاتصاله بغيره و یسمی أيضاً الخراسانی و الجیلی و ربما سماه بعضهم الدّوارة الخراسانیة ... و قال حمزة اسمه بالفارسیة زراه أكفوده و یسمی أيضاً أكفوده ذریا و سماه ارسطاطاليس أرقانیا و ربما سماه بعضهم الخوارزمی و لیس به لان بحیره خوارزم غیرهذا تُذکر فی موضعها ان شاءالله و علیه باب الأبواب و هو الدربند کما و صفناه فی موضعه و علیه من جهة الشرق جبال موقان و طبرستان و جبل جرجان و یمتدّ الی قبالة دهستان و هناك آبسکون ثم یدور مشرقاً الی بلادالترک و کذلک فی جهة شماله الی بلادالخزر و تَصُبُّ الیه أنهار کثیرة عظام منها الکَرّ والرّس و ائل ...

از بررسی منابع فوق معلوم می‌شود اسامی این دریا به نامهای زیر بوده است:

دریای خزر، دریای طبرستان، دریای آبسکون، دریای خراسانی، دریای گرگان، دریای قزوین، دریای جیلی، دریای ساری، بحر ارقانیا، بحر باب. یاقوت به نقل از حمزه اصفهانی، اسامی دیگری نیز اضافه کرده است^(۱۲) مانند اکفوده دریا و می‌گوید: ارسطاطاليس آن را ارقانیا خوانده و بعضی‌ها نیز این دریا را به اشتباه خوارزم می‌گویند. با بررسی منابع فوق مشهورترین نامهای دریای مازندران مشخص می‌شود که عبارت‌اند از: کاسپین، آبسکون، قزوین، ارقانیا، بحر باب، طبرستان و بالاخره «خزر» که به توضیح مختصری دربارهٔ هر یک می‌پردازیم.

الف) دریای کاسپین

در مورد ریشه این واژه نظریات مختلفی وجود دارد:

در فرهنگ پارسی باستان، این دریا به نام «وارکش» مرکب از دو واژه «وَأُز» به معنای «فراخ» و «پهن» و «کش» به معنی «کرانه و ساحل» است. «وَأُز» همان معنای «پراخ» در اوستاست که در روزگار مختلف تبدیل به فراخ و پهن شده است.

«کش» همان کَس است که در زبان پهلوی به «کرت» و در زبان فارسی امروزی به کراته تبدیل شده است و لذا عده‌ای بر این باورند که: کاسپین از همان «وارکش» است که از دو واژه

«کاس» و «پین» گرفته شده است که به معنی کرانه پهن و فراخ است. (۱۳)

- عده‌ای می‌گویند: کاسپین از قوم کاسپی‌ها هستند که در این منطقه زندگی می‌کردند.

- عده‌ای می‌گویند: کاسپی جمع «کاس» و «پی» علامت جمع می‌باشد و کاسیان همان کاسپی‌ها می‌باشند که در سرزمین لرستان کنونی می‌زیند. (۱۴)

- عده‌ای دیگر می‌گویند: کاسپین همان کاسبین هست و همان کاسبیه که در زبان گیلکی «کاس» (۱۵) به معنای چشم‌زاغ و «بیه» در گذشته رودخانه یا ساحل آن را می‌گفتند. (۱۶) بیه پس مغرب سفیدرود بود و بیه‌پیش گیلان شرقی نامیده می‌شد. ظاهراً افرادی که در ساحل دریای مازندران زندگی می‌کردند مردمانی سفیدپوست، پریده‌رنگ و زاغ‌چشم بودند. به این دلیل به این دریا کاسپین گفته شده است.

به‌رحال جنوب دریای مازندران زیستگاه اقوام تاریخی کاس‌ها بوده که به دو شعبه: کاسپی‌ها و کاسی‌ها تقسیم می‌شدند. بدین ترتیب مشخص می‌شود که نام کاسپین بر این دریا اطلاقی درست است و قوم کاسپی‌ها بر منطقه بزرگی از ایران حتی تا قزوین سکونت داشته و بنابراین نام این قوم بر این دریا بجای ماند. عده‌ای نیز بر این باورند که: قزوین معرب همان کاسپین می‌باشد و لذا دریای کاسپین را دریای قزوین نیز گفته‌اند البته در مورد وجه تسمیه قزوین نظرات دیگری نیز هست. (۱۷)

ب) آبسکون

آبسکون یا آبسگون بندر مهمی بوده در مصب رودخانه گرگان نزدیک گمیشان یا گمیش تپه کنونی در کرانه جنوب خاوری دریای مازندران، در مقابل این بندر جزیره یا جزایری هم به این نام وجود داشته که آخرین پناهنگاه سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه که از پیش مغولان می‌گریخت محسوب می‌شود. او در سال ۶۱۷ هـ ق در همان جزیره در گذشته است.

آبسکون بین شهرهای گرگان و استرآباد واقع بود. با هریک از این دو شهر یک روز فاصله داشته آبسکون از بنادر مهم تجاری و بازرگانی آن زمان محسوب می‌شده است.

این بندر به‌طور طبیعی مانع و حصاری در مقابل یورش ترکان و قبایل غز بوده است بنابراین قول عده‌ای از جغرافی دانان این جزیره در قرن چهارم هجری (۱۸) و یا در قرن هفتم هجری از بین رفته و آب آن را فوا گرفت.

بدین ترتیب اطلاق نام آبسکون به دریای مازندران درست است اما به دلیل از بین رفتن این جزیره مطرح کردن این نام معقول به‌نظر نمی‌رسد.

ج) دریای قزوین

باتوجه به دوری قزوین به دریای فعلی خواندن نام قزوین به این دریا مناسبت چندانی ندارد.

د) ارقانیا

آنچه در منابع قدیم به نام ارقانیا آمده همان هیرکانی یونانی است که در کتابها هورکانیوم آمده است. هورکان همان گرگان است و این دریا را به نام هورکانی یا ارقانیا گفته‌اند که تسمیه درستی بوده است.

ه) بحر «باب»

نام‌گذاری آن دریا به بحر «باب» که در اعلاق‌النفیسه^(۱۹) و کتاب ابولفداء^(۲۰) آمده به دلیل وجود شهر «دریند» یا «باب» یا «باب‌الابواب» است که شهری بوده نزدیک شروان و بر ساحل یاختری دریا، انوشیروان در زمان سلطنت خود برای جلوگیری از هجوم اقوام مختلف مانند تاتارها و خزرها به داخل مرزهای ایران دیواری به طول هفت فرسنگ بنا کرده که گفته می‌شود^(۲۱) بقایای این دیوار که به آن دیوار قفقاز می‌گفتند هنوز باقی است. در قدیم آن را «ایران‌دژ» نیز می‌نامیدند و بعضی‌ها آن را همان سد سکندر خوانده‌اند.^(۲۲)

این نام‌گذاری نیز درست است ولی بعدها به دلیل از بین رفتن «باب‌الابواب» این نام‌گذاری نیز متروک شد.

و) طبرستان یا مازندران

طبرستان که معرب تپورستان است از نام قوم تپورها گرفته شده که قبل از ورود آریایی‌ها در نواحی شمالی ایران از بلخ تا آذربایجان پراکنده بودند که با یورش آریایی‌ها به منطقه مازندران رانده شدند.^(۲۳) بنابه قول دیگر، طبرستان نام منطقه‌ای مرتفع و کوهستانی واقع در سواحل جنوبی دریای مازندران است و کلمه طبر در زبان بومی به معنی «کوه» و بنابراین طبرستان به معنی ناحیه کوهستانی است. البته درباره‌ی وجه تسمیه مازندران آرای دیگری نیز وجود دارد^(۲۴) اما به هر حال جغرافی‌نویسان مسلمان می‌نویسند: در قرن هفتم کلمه مازندران که تقریباً مصادف و هم‌معنی با طبرستان است جایگزین آن شده است.^(۲۵)

ز) دریای گیلان

همان طور که گذشت یاقوت و دیگران از اسم «دریای جیلی» نام می برد. «جیلی» معرب گیلی است منسوب به قوم «گیل» که گیلان هم به همین معنا است. این نامگذاری هم درست بوده اما معرفیتی پیدا نکرده است.

ح) خزر

اما معروفترین نام دریای مازندران که بر سر زبانهاست دریای خزر می باشد که در منابع اسلامی هم از آن ذکر شده حال چرا بین این همه نام در پنجاه سال اخیر فقط نام خزر معروف شده است دقیقاً مشخص نیست. در بین جغرافی دانان عرب، ابن خلدون دریای خزر را منسوب به قوم خزر یا منسوب به قوم «غزها» دانسته^(۲۷) و برخی با پیروی از ابن خلدون خزرها را همان غزها دانسته و ترک نژاد می دانند.

اما خود ابن خلدون این دریا را بیشتر به نام دریای طبرستان نامیده و بارها به این کلمه اشاره کرده است.^(۲۸) اما غیر از نظر ابن خلدون نظرات دیگری نیز هست و واقعیت بر این است که دریای خزر را باید وابسته به قوم خزر دانسته که خوشبختانه اطلاعات جامعی از آنها در دست داریم. از زمانهای دور تاکنون درباره این قوم پژوهشهای زیادی به عمل آمده است. ابن فضلان نخستین کسی در تمدن اسلامی است که گزارشهایی درباره قوم خزر ارائه نموده است^(۲۹) و آرتور کستلر هم در این باره کتاب نسبتاً مفصلی نگاشته به نام خزران که ترجمه هم شده است.^(۳۰) حال باید ببینیم خزران چه کسانی بوده اند.

قوم خزر در قرن دوم ق.م ابتدا در قفقاز ظاهر شده و بعدها بین دو رود ولگا و دن ساکن گردیدند و دولت بزرگ و مقتدری را تشکیل دادند که پایتخت خود را نخست در شهر بلنجر و بعدها شهر ایتل یا اتل^(۳۱) قرار دادند که در محل حاجی طرخان^(۳۲) کنونی واقع است. در مجمل التواریخ هم آمده است^(۳۳) که: گویند خزر را کنار جوی ایتل خوش آمد از دیگر جایها و آنجا شهر خزران بنا نهاده و آن کشور بدان خوانند.

خزرها به جهت آنکه در منطقه ای سرد و مرطوب می زیستند چهره ای سفید و پریده رنگ، چشمانی کبود و موهای آویخته داشتند مردمانی جسماً تنومند و با ظاهری خشن که براساس روایتی قدیمی آنان را با «یاجوج و ماجوج»^(۳۴) یکی دانسته اند. در کتاب المسالک الممالک اصطخری که یکی از مهمترین منابع قدیمی در مورد خزرهاست چنین آمده است:^(۳۵) خزرها شباهتی به ترکها ندارند آنها سیاه موی می باشند و بر دو قسم اند قسمتی را

«قراخزر» نامیدند که گندمگون و سیاه چرده‌اند چنانکه گویی گروهی از هندوان‌اند و قسمتی دیگر سپید و خوشروی و زیبا می‌باشند.

قوم خزر سالیان متمادی با ایران و روم همسایه بودند و روابط آشتی و جنگی بسیاری با همسایگان خود داشتند که حتی گفته شده در یک هجوم خود تا دینور و همدان پیشروی کردند. این قوم جنگجو و خونریز همیشه در معرض وسوسه‌انگیزه‌های امپراتوری بیزانس بر علیه ایران و آرامنه قرار داشتند. به همین دلیل هرچندگاه یک‌بار به شهرهای ایران و ارمنستان می‌تاختند پادشاهان ساسانی برای جلوگیری از یورشهای متعدد آنان یک رشته استحکاماتی در کوههای قفقاز بنا کردند که بزرگترین آنها شهر دربند یا باب‌الابواب بود.

در جنگهای ایران و روم که هدف اصلی غالباً ارمنستان بود دوستی و دشمنی خزرها اهمیت داشت. بعد از ظهور اسلام و فروپاشی دولت ساسانی و تصرف ارمنستان به دست اعراب خزرها با مسلمانان همسایه شدند و ابتدا بر خلاف سایر هم‌نژادان خود که مسلمان شده بودند در مقابل دین اسلام مقاومت کردند اما پس از جنگهای پراکنده که بین آنان و مسلمانان درگرفت خاقان خزر با قبول پیمان صلحی که با مسلمانان منعقد کرد به اسلام گروید اما بعداً خزرها دین خود را تغییر داده ابتدا مسیحی و سپس یهودی شدند^(۳۶) بنابه گفته آرتوکستلر، خزران کوشیدند تا نقش نیروی سومی را بین مسلمانان و عیسویان بازی کنند، ولی با قدرت‌گیری مهاجمین وایکینگ‌روس از قدرت اولیه خزرها کاسته و ابتکار عمل به دست روسها افتاد.^(۳۷)

نهایتاً یورش عظیم مغولها ضربه کاری بر پیکر خزرها وارد آورد تا بالاخره در سال ۹۶۵م/۳۵۴ هـ. ق به طور کلی متلاشی و از بین رفتند.

خزرهای یهودی که خانه و کاشانه خود را از دست داده بودند دسته‌دسته به سوی اوکراین، مجارستان، لهستان و اروپای شرقی رانده شدند و با پراکندگی در کشورهای مختلف بعدها به یهودیان سرگردان مشهور شدند.

کستلر در کتاب خود اثبات می‌کند که تقریباً نهمین یهودیان اروپا و آمریکا از خزرهای ترک می‌باشند و ربطی به اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل، قوم موسی (ع) و فلسطین ندارند.^(۳۸)

بنابراین اطلاق دریای مازندران به نام دریای خزر هیچ‌گاه معقول به نظر نمی‌رسد چون قومی بودند که در حدود هزارسال پیش از بین رفتند و اثری از آنان باقی نمانده است. پس بهتر آن است که دریای خزر را به نام دریای مازندران بنامیم و آن را به نامی که سالهاست دیگر هیچ ارتباطی به آن ندارد نخوانیم.^(۳۹)

1.2. Kaspium mare-hurkaniū mare- albanū mare- Skutikum mare.

3. Kaspian

4. Xvalinskim more.

۵. ر.ک. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۰، ص ۱۷۶.
۶. ر.ک. ابوالفدا: تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آینی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹. ذیل بحث مازندران، دیلم و خزر.
۷. ر.ک. مسمودی، علی بن حسین مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴، ص ۱۱۹۰.
۸. ر.ک. مستوفی قزوینی، حمدا... نزهة القلوب، تصحیح لسترنج، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، تهران، ص ۲۱.
۹. ر.ک. یعقوبی کتاب البلدان ترجمه محمد ابراهیم آینی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷، تهران، ص ص ۱۴۴-۱۳۳.
۱۰. ر.ک. ابن رسته الاعلاق النفیسه ترجمه حسین قره چانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۱۶۱.
۱۱. یاقوت معجم البلدان، چاپ مصر، ۱۳۲۳ هـ، ج ۲، ص ۶۷.
۱۲. همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۷.
- ۱۳ و ۱۴. ر.ک. گلریز، محمد علی: مینو دریا باب الجنة قزوین، طه ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۲ و لغت نامه دهخدا در ماده قزوین.
۱۵. کاس در فرهنگ گیلکی فراوان به کار می رود و با ترکیبهای مختلفی به عنوان اسامی روستاها خوانده می شود. ر.ک. سرتیپ پور، جهانگیر نشانی های از گذشته دور گیلان و مازندران، ۱۳۶۵، ص ۷۳.
۱۶. ر.ک. مرعشی، احمد وازه نامه گویش گیلکی.
۱۷. ر.ک. گلریز، محمد علی مینو دریا باب الجنة قزوین، طه، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ص ۴۳ و ۴۴.
۱۸. اصطخری و ابن حوقل معتقدند این جزیره در قرن چهارم زیر آب رفته است. ر.ک. لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محسن عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰، تهران، ص ۴۰۴.
۱۹. ر.ک. ابن رسته، احمد بن عمر: الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵، ص ص ۱۴۱-۱۴۰.
۲۰. ر.ک. ابوالفداء، اسماعیل بن علی: تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۴۷.
۲۱. ر.ک. مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، فرانکلین، ۱۳۴۵، تهران.
۲۲. ر.ک. دهخدا، علی اکبر لغت نامه، دانشگاه تهران، چاپ جدید، تهران، ۱۹۷۲، ص ۶.
۲۳. ر.ک. مصاحب غلامحسین دائرة المعارف فارسی، فرانکلین، ۱۳۴۵، تهران.
۲۴. بارتولد در تذکره جغرافیای تاریخی خود، ص ص ۲۹۰-۲۸۹، می نویسد: مأخذ و زمان ظهور نام مازندران مشکوک است یاقوت در ج ۴۰ اشاره می کند که این نام از چندی قبل پیدا شده و جای دیگر اشاره ای به آن ندارد ولی عده ای مازندران را ولایت واقع در داخل کوههای «ماز» می دانند که از سرحدات گیلان تا شهر جاجرم بسط یافته است. عده ای دیگر مازندران را مشتق از «ماز» دانسته و ماز دیواری بوده که گویا در قرن نهم مازیارین قارن ساخته است.
۲۵. ر.ک. لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، تهران، ص ۳۹۳.

۲۶. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۷.

۲۷ و ۲۸. ر.ک. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۱۳۹.

۲۹. مطلب ابن فضلان را یاقوت آورده است. نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۷.

۳۰. آرتور کستلر، خوزان، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۱.

۳۱. اینل یا اتل نام دیگر ولگا است.

۳۲. حاجی طرخان امروزه در خاک جمهوری فدراتیو روسیه واقع شده است.

۳۳. به تصحیح ملک الشعراء بهار، ۱۳۱۸، تهران ص ص ۸-۱۰۰.

۳۴. در مورد قوم یاجوج و مأجوج افسانه و واقعیت باهم آمیخته شده است ولی آنچه وجود آنها را برای ما مسلم می سازد اشاره مستقیم آیات قرآن کریم به این قوم است. برخی از افسانه‌ها و روایات منابع مختلف می‌گویند: این قوم که ظاهری خشن موهای آویخته و چشمانی ازرق داشتند در نواحی ارمنستان و شمال دریای خزر امروزی زندگی می‌کردند و آنها همچون خزرها از نوادگان یافک بن نوح بوده‌اند. ر.ک. مجمل التواریخ و القصص. تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، ۱۳۱۸، تهران - ص ۱۰۱.

۳۵. اصطخری، ص ۲۲۳.

۳۶. ر.ک. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، ۱۳۱۸، تهران، ص ص ۱۰۱-۱۰۰.

۳۷ و ۳۸. ر.ک. به مقدمه کتاب خوزان، ص ص ۷-۶.

۳۹. آقای احمد بریمانی مؤلف محترم کتاب با ارزش «دریای خزر» در چاپ اول (در سال ۱۳۲۶). این کتاب را به نام دریای خزر یا دریای مازندران چاپ کرده است، اما در چاپ دوم، چاپ دانشگاه تهران فقط به نام دریای مازندران نامیده که با توجه به مطالعات ارزشمند وی این تصحیح کاملاً بجا و درست بوده است.